

## مرجان

سنگی است زیر آب  
در گود شب گرفته دریای نیلگون،  
تنها نشسته در تک آن گور سهمناک،  
خاموش مانده در دل آن سردی و سکون.

او با سکوت خویش  
از یادرفته‌ای است در آن دخمه سیاه.  
هرگز بر او نتافته خورشید نیمروز،  
هرگز بر او نتافته مهتاب شامگاه.

بسیار شب که ناله برآورد و کس نبود  
کان ناله بشنود.

بسیار شب که اشک برافشانند و یاوه گشت  
در گود آن کبود.

سنگی است زیر آب، ولی آن شکسته سنگ  
زنده‌ست، می‌تپد به امیدی در آن نهفت.  
دل بود، اگر به سینۀ دلدار می‌نشست  
گل بود، اگر به سایه خورشید می‌شکفت.

موضوع شعر، چنان که از عنوان آن پیداست، تازه و بی‌سابقه است. در شعر فارسی از مرجان - این جانور دریازی گیاهی شکل که پایه آهکی و سنگ گونه نوع قرمز آن جزء احجار کریمه است - در شمار در و گوهر و امثال آن یاد شده است. اما برخورد سایه با آن دیگرگونه است. در بسیاری از شعرهای سایه به سبب آنکه زادگاه او رشت و شمال ایران است رنگی محلی از دریا و جنگل و متعلقات آن دیده می‌شود، از جمله آثار زیبایی او «بانگ دریا» است که از کشاکش امواج و سینۀ گسترده دریا معنایی ژرف اندیشیده است:

## نمونه مقاله

### سنگی زیر آب

در غزل فارسی معاصر، شعر ه.ا. سایه (هوشنگ ابتهاج) در شمار آثار خوب و خواندنی است. مضامین گیرا و دلکش، تشبیهات و استعارات و صور خیال بدیع، زبان روان و موزون و خوش ترکیب و هماهنگ با غزل از ویژگی‌های شعر اوست و نیز رنگ اجتماعی ظریف آن یادآور شیوه دلپذیر حافظ است. از جمله غزل‌های برجسته اوست: «در فتنه رستاخیز»، «دوزخ روح»، «شبیخون»، «خونبها»، «گریه لیلی»، «چشمی کنار پنجره انتظار»، «نقش دیگر» و بعضی غزل‌ها که حالت غزلیات مولوی را به خاطر می‌آورد، مانند: «زندان شب یلدا»، «بیت الغزل»، «همیشه در میان»، یا برخی غزل‌های او که به آواز خوانده‌اند.

وی در زمینه نوسرایی نیز طبع آزمایی کرده است. آنچه از این قبیل سروده درون مایه و محتوای آنها تازه و ابتکارآمیز است و چون فصاحت زبان و قوت بیان سایه با آن همگام شده، ترکیب این دو کیفیت با هم نتیجه مطلوب به بار آورده است، نظیر: «گریه سیب»، «زمین» و امثال آن. در اینجا یکی از این گونه آثار او را نقل می‌کنم با عنوان «مرجان» که در بهمن ماه سال ۱۳۳۲ سروده است.

سینه باید گشاده چون دریا  
تا کند نغمه‌ای چو دریا ساز.  
نفسی طاقت آزموده چو موج  
که رود صدره و برآید باز.  
تنِ طوفان کش شکینده  
که نفرساید از نشیب و فراز.  
بانگ دریادلان چنین خیزد  
کار هر سینه نیست این آواز...

مقصود آنکه مرجان نیز وابسته به دریا و از مظاهر رنگ محلی است که در شعر وی مجال بروز یافته است.

شعر منظور موزون است و در بحر مضارع، با مصراع‌های کوتاه و بلند و برخوردار از قافیه به اقتضای کلام و مقام.

همچنان که اشاره شد نخستین نکته‌ای که در این شعر به نظر می‌رسد ابتکار موضوع است و توجه به سنگی در زیر امواج آب و برای او حیات قائل شدن، و احوال و زندگی او را در عمق آب‌های بی‌کران تصویر کردن. تنهایی غم‌آور مرجان در ژرفای تاریکی دریا با کلمات و ترکیبات زیرین هر چه مؤکدتر و پررنگ‌تر و قوی‌تر تصویر شده است: «در گود شب گرفته دریای نیلگون»، «تنها نشستن در تک گور سهمناک» و «خاموش ماندن در دل سردی و سکون»، «از یادرفته‌ای در دخمه سیاه» و بی‌بهرگی او از نور خورشید و مهتاب، یعنی چه هنگام روز و چه در ساعات شب. آنچه به زبان سایه در انتقال معانی و صور ذهنی توانایی می‌بخشد ترکیبات خوش ساخت و فصیح و رسایی است که از قلم او می‌تراود، نظیر «شب گرفته» (به معنی تاریک و مظلم و در عین حال یادآور هنگام شب)، «شکسته سنگ» و امثال آن که برخی از آنها رنگ‌وبوی تعبیرات فصیح و کهن زبان فارسی را دارد و سایه با حسن ترکیب آنها در کنار دیگر واژه‌ها برجستگی و درخششی به زبان خود داده است، نظیر «تک گور سهمناک»، «ناله برآورد»، «اشک برافشانده»، «پاوه گشت»، «در آن نهفت» و غیره.

به علاوه تکیه بر جمله «هرگز بر او نتافته» و تکرار آن در دو مصراع و تقابل «خورشید نیمروز» و «مهتاب شامگاه» با یکدیگر هم معنی را مؤکد ساخته و هم بُعد زمانی آن را گسترش داده است

۱- شاید «اشک بیفشاند» بر آن ترجیح دارد و «برافشانده» به معنی به هر سو پراکندن و پاشاندن است.

و نیز کاربرد ضمیر «او» برای بی‌جان - در آثار ادبی فارسی قدیم نیز سابقه دارد - با روح انگاشتن مرجان را قوت بخشیده است.

قسمت بعد، اوج حساسیت و تأثر مرجان است. بسیار شب‌ها سنگ ناله برمی‌آورد و بسیار شب‌ها اشک می‌افشانند اما در عمق آن آب‌های کبود و تیره کسی نیست که ناله او را بشنود. تنهایی و محرومی از همدم و غمگسار در اینجا کاملاً تجسم یافته است؛ از این رو آن ناله‌ها و اشک‌فشاندها بیپوده و بی‌حاصل است. ظرافت تخیل و رقت عاطفه شاعر در حالات و عوالمی که برای سنگ اندیشیده و با مدد کلماتی اندک، در جملاتی کوتاه و موجز و زیبا و در قالب تصویرهایی گویا بدان تجسم بخشیده، مشهود است. به خصوص وقتی به صراحت می‌گوید: آن شکسته سنگ در زیر آب «زنده‌ست، می‌تپد به امیدی در آن نهفت»، حتی استعداد آن را دارد که دل باشد آن هم دل دلدار و اگر از پرتو خورشید برخوردار گردد چون گل بشکفتد.

هیچ شاعری در زبان فارسی مرجان را این‌گونه به تصور درنیاورده و درباره آن چنین لطیف نیندیشیده است؛ خاصه آنکه زبان زلال و شفاف وی همه تصورات و احساسات و دریافت‌های او را به روشنی فرانموده است. پایان یافتن همه مصراع‌ها (به جز یکی) به هجاهای بلند و حتی هجاهایی معادل سه هجای کوتاه سبب می‌شود آهنگ هر مصراع به آرام و سکون بینجامد که با حالت انزوا و تنهایی و غم‌زدگی مرجان کمال تناسب را دارد. آیا منظور از این سنگ در ظلمت گرفتار و خاموش و بی‌غمگسار خود شاعر و کسانی امثال او بوده است؟ بعید نیست.

◆ چشمه روشن، غلامحسین یوسفی

